

إمكانية اصطياد القاعدة من النصوص المتعلقة بالموارد الجزئية^١

أبوالفضل عيدزاده^٢

الملخص

تنقسم النصوص الجزئية إلى قسمين: الأول، نصوص لها ظهور في قاعدة عامة؛ والثاني، نصوص تفتقد هذا الظهور. في نصوص القسم الأول، لا يحصل اصطياد القاعدة، بل يتحقق استظهار القاعدة. أما نصوص القسم الثاني، فلما كانت لا تظهر في قاعدة عامة، فإن الفقيه هو الذي يجمع بشمّه الاستنباطي والاجتهادي الأحكام المتشابهة ويصطاد منها حكماً عاماً. وخلاصة البحث أنه إن كان استنباط القاعدة العامة من الموارد الجزئية بنحو الاستظهار، فهو ممكن وقد وقع كثيراً في العمل؛ وأما إن كان بنحو الاستظهار، أي الاصطياد المحض، فهو في مضيق ويتحقق بصعوبة.

المفردات الأساسية: اصطياد القاعدة، القاعدة الفقهية، القاعدة الأصولية، الاستظهار، القياس.



١. تاريخ الموافقة: ٢٣ شعبان ١٤٤٧

٢. تاريخ الاستلام: ١٦ رجب ١٤٤٧

٢. طالب في المستوى السادس، مدرسة مدينة العلم الكاظمية العلمية، يزد، إيران.

abolfazl.ahghar1384@gmail.com



امکان سنجی اصطیاد قاعده از نصوص مربوط به موارد جزئی^۱

ابوالفضل عیدزاده^۲

چکیده

نصوص جزئی به دو دسته تقسیم می‌شوند: نخست، نصوصی که ظهور در قاعده عام دارند و دوم، نصوصی که فاقد این ظهور هستند. در نصوص دسته اول، اصطیاد قاعده صورت نمی‌گیرد، بلکه استظهار قاعده رخ می‌دهد. اما نصوص دسته دوم، از آنجا که ظهوری در قاعده عام ندارند، این فقیه است که با شم استنباطی و اجتهادی خود، احکام متشابه الاطراف را گرد می‌آورد و حکم عامی را اصطیاد می‌کند. خلاصه بحث آنکه اگر برداشت قاعده عام از موارد جزئی به نحو استظهار باشد، هم امکان‌پذیر است و هم در عمل بسیار واقع شده است؛ اما اگر به نحو غیر استظهار، یعنی اصطیاد محض باشد، در تنگنا قرار دارد و به دشواری محقق می‌شود.

واژگان کلیدی: اصطیاد قاعده، قاعده فقهی، قاعده اصولی، استظهار، قیاس.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

تاریخ تأیید: ۲۳ بهمن ۱۴۰۴

abolfazl.ahghar۱۳۸۴@gmail.com

۱. تاریخ دریافت: ۱۶ دی ۱۴۰۴

۲. طلبه پایه ششم، مدرسه علمیة مدینة العلم کاظمیه، یزد، ایران.

مقدمه

قواعد فقهی از مسائل بنیادین دانش فقه به شمار می‌روند. از یک سو، وجه دوم یا معادلی فقهی برای اصول فقه محسوب می‌شوند و از سوی دیگر، با گردآوری و ذیل یک حکم واحد و کلی قرار دادن احکام جزئی، از تکرار بسیاری از مسائل و موضوعات مشابه جلوگیری می‌کنند. از این رو، توجه به قواعد فقهی در استنباط احکام شرعی، نقشی بسزا و تأثیری ژرف دارد. فراتر از چیستی و ماهیت قواعد فقهی، یکی از مسائل مهمی که در این حوزه مطرح می‌شود این است که آیا می‌توان از نصوص خاصی که ناظر به موارد و مصادیق جزئی هستند، قواعد فقهی عامی استخراج کرد یا این امر ممکن نیست؟ در این باره میان فقها اختلاف نظر وجود دارد؛ برخی بر این باورند که شارع از طریق بیان موارد و مصادیق جزئی، بسیاری از قواعد شرعی را تبیین کرده است و فقیه باید با نگاهی قاعده‌یاب به این نصوص بنگرد. در مقابل، فقیهانی هستند که نصوص خاص را منحصر به موارد جزئی خودشان می‌دانند و اتخاذ قاعده‌ عام از آنها را به سهولت میسر نمی‌شمارند. با این همه، فقیهانی که اصطیاد قاعده را ممکن می‌دانند، از جهت سعه و ضیق در عمل یکسان رفتار نمی‌کنند. مقایسه این دو دیدگاه نشان می‌دهد که هر یک تا چه میزان در فرآیند استنباط تأثیرگذار خواهند بود. در این مقاله بررسی خواهد شد که اکثر موارد برداشت قاعده‌ عام از نصوص جزئی، به نحو استظهار است که در عمل با اصطیاد شباهت و قرابت دارد.

۱. مفهوم‌شناسی اصطیاد

اصطیاد در اصل از ماده «صی د» به معنای شکار کردن است و واژه اصطیاد از باب افتعال به همین معنا آمده است؛ هرگاه فاء الفعل آن صاد باشد، در باب افتعال، تاء به طاء بدل می‌شود. (شریعتمداری، ۱۳۸۷ش، ج ۲، ص ۶۴۸) همین معنا در کتب لغت دیگر مانند منتهی الارب، لطایف و غیث اللغات نیز ذکر شده است.

مقصود از اصطیاد در اصطلاح، اصطیاد قاعده در فقه است؛ به این معنا که یک قاعده فقهی از منابع مختلف کشف و استخراج شود. به عبارت دیگر، اصطیاد یعنی جمع‌آوری و استنباط یک قاعده فقهی از مجموعه‌ای از آیات و روایات که در مجموع بر وجود آن قاعده دلالت دارند، اما هیچ‌یک به تنهایی بیانگر آن نیستند. در واقع، این اصطلاح در فقه اسلامی به معنای کشف



و استخراج قواعد کلی از منابع متعدد است که بر خلاف قواعد منصوص، نص صریح و جامعی ندارند، بلکه از نصوص گوناگون تشکیل یافته‌اند (عمید، ۱۳۸۸ ش، ج ۱، ص ۳۰). مطالعه کتب فقهی و اصولی نمونه‌های فراوانی را پیش روی پژوهشگر قرار می‌دهد (خمینی، ۱۴۰۰ ش، ج ۲۰، ص ۲۰۶؛ مظاهری، بی تا، ج ۳، ص ۱۷۶؛ بجنوردی، ۱۳۷۹ ش، ج ۱، ص ۳۶).

۲. چیستی قاعده فقهی و تمایز آن با قاعده اصولی

در تعریف و تبیین قواعد فقهی و وجه تمایز آن از قاعده اصولی، چند دیدگاه وجود دارد. از جمله دیدگاه محقق نائینی که معتقد است کارکرد قاعده اصولی - به دلیل واسطه بودن آن در استنباط - ویژه مجتهد است، اما قواعد فقهی به دلیل آنکه مستقیماً به فقه تعلق دارند، هم برای مقلد و هم برای مجتهد سودمند است (کاظمی، ۱۳۷۶ ش، ج ۴، ص ۳۰۹). این دیدگاه را از کلمات شیخ انصاری نیز می‌توان برداشت کرد (انصاری، بی تا، ص ۳۲۰).

شایان ذکر است که دیدگاه محقق نائینی از سوی محقق خوبی نقد شده است؛ ایشان این مطلب را که همه قواعد فقهی در مرحله تطبیق بر عهده مقلد گذاشته شود، نمی‌پذیرند، به این دلیل که مقلدان توانایی تشخیص و تطبیق مصادیق برخی قواعد را ندارند. از این رو محقق خوبی این ویژگی را برای فرق‌گذاری مناسب نمی‌دانند، بلکه نظر ایشان در وجه تمایز آن است که قواعد فقهی را تطبیقی و قاعده اصولی را کاربردی در مقام استنباط می‌شمارند (فیاض، ۱۴۱۷ ق، ج ۱، ص ۸). به عبارت دیگر، قاعده فقهی حکمی کلی است که در قالب قاعده بیان شده و استنباط در آن رخ نمی‌دهد، بلکه تطبیق آن قاعده بر مصادیق و افراش است و خود قاعده متضمن حکم شرعی است؛ اما در اصول، قواعد اصولی کبرای استنباط حکم شرعی قرار می‌گیرند، یعنی خودشان حکم شرعی نیستند.

آنچه به نظر می‌رسد این است که نقد محقق خوبی پذیرفتنی نیست، زیرا برخی از سخنان محقق نائینی نشان می‌دهد که ایشان به این اشکال توجه داشته و با این حال نظر خود را ابراز کرده‌اند. لذا دیدگاه محقق نائینی پذیرفته است، چرا که ایشان در تبیین نظرشان مکرراً تصریح کرده‌اند که اگر یک قاعده فقهی با جمیع قیودش در اختیار مقلد قرار گیرد، امکان تطبیق قاعده بر مصادیق برای او فراهم خواهد بود (همان، ج ۲، ص ۳۴۵).

دیدگاه دیگری که مطرح می‌شود، دیدگاه شهید صدر است که معیار فرق‌گذاری قواعد



فقهی از قواعد اصولی را چنین می‌داند: قواعد فقهی به باب مشخصی اختصاص دارند، در حالی که قواعد اصولی به باب خاصی از ابواب فقه اختصاص ندارند (صدر، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۳۱). همین دیدگاه را در الوسیط از کلام آیت الله سبحانی نیز می‌توان یافت. (سبحانی، ۱۳۹۷ش، ج ۱، ص ۴۳)

سیدمصطفی خمینی بر آن است که قواعد اصولی واسطه در ثبوت و قواعد فقهی واسطه در عروض هستند. (خمینی، ۱۴۱۸ق، ج ۱، ص ۴۰) طبق برداشت آقای علیدوست، ظاهراً مقصود ایشان از واسطه در ثبوت این است که مسئله اصولی در استنباط مورد استدلال قرار می‌گیرد، اما قاعده فقهی چنین نیست (علیدوست، ۱۳۹۵ش، ص ۳۴۸).

دیدگاهی که جامع بین تعاریف موجود و مانع اغیار به نظر می‌رسد، قاعده فقهی را چنین تعریف کرده است: «قاعده فقهی عبارت است از هر گزاره‌ای که محمول آن یک حکم فقهی یا انتزاع شده از حکم فقهی است یا از فقه باشد، هرچند خودش یک حکم فقهی نباشد.» (علیدوست، ۱۳۹۵ش، ص ۳۴۹)

با وجود این تعریف، تعاریف دیگر نیز می‌توانند به آن بازگردند، چرا که بر اساس این تعریف، شأن قاعده فقهی تطبیق است نه آنکه به عنوان واسطه استنباط حکم شرعی از آن یاد شود. با این تعریف می‌توان فرق میان قواعد اصولی و قواعد فقهی را به روشنی بیان کرد، زیرا مسئله اصولی نه حکم فقهی است، نه از حکم فقهی انتزاع شده و نه از فقه شمرده می‌شود، بلکه صرفاً در طریق استنباط حکم شرعی به عنوان واسطه قرار می‌گیرد.

۳. تقسیم‌بندی قواعد فقهی

قواعد فقهی را می‌توان از جهات و ابعاد مختلف به اقسام گوناگون تقسیم کرد؛ مثلاً از حیث میزان سعه و ضیق کاربردشان در ابواب فقه، به قواعد عام و خاص تقسیم می‌شوند. در اینجا به برخی از مهم‌ترین تقسیمات قواعد فقهی اشاره می‌شود که نقشی بسزا در استنباط دارند.

۳.۱. تقسیم به قواعد منصوصه و مصطاده

به قواعدی که از حدیث یا آیه مشخصی به دست آمده‌اند، قواعد منصوصه گفته می‌شود؛ مانند قاعده نفی ضرر که از حدیث «لا ضرر و لا ضرار» اخذ شده، یا قاعده نفی



حرج که از آیه شریفه «وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ» (حج، ۷۸) برگرفته شده است. در مقابل قواعد منصوصه، قواعد مصطاده قرار دارند که از دلیل و نص مشخصی به دست نیامده‌اند، بلکه از نصوص متعددی اصطیاد شده‌اند؛ مانند قاعده ضمان اتلاف (من أتلف مال الغير فهو له ضامن). فایده این تقسیم‌بندی در فرآیند استنباط فقیه آشکار می‌شود. (علیدوست، ۱۳۹۵ش، ص ۳۵۱)

۳.۲. تقسیم به قواعد اخباری و انشایی

قواعدی که واقعاً توسط شارع تعبداً انشا شده‌اند را انشایی می‌نامند، و قواعدی که توسط فقها به خاطر وجود ضابطه‌ای اختراع شده‌اند را قواعد اخباری می‌گویند. میرزا عبدالفتاح شهیدی در بررسی قاعده «ما یضمن بصحیحه یضمن بفاسده» در این باره بحث می‌کند که آیا انشایی است یا اخباری، و تصریح کرده که در صورت اخباری بودن و به اصطلاح از اختراعات فقیهان بودن، دیگر قاعده فقهی محسوب نمی‌شود. (شهیدی، ۱۴۰۷ق، ص ۲۰۶)

۳.۳. تقسیم به قواعد مستند به نص و مستند به عقل، عقلا و اجماع

این تقسیم‌بندی بر اساس مستند فقهی قواعد است؛ به این معنا که مشخص می‌شود کدام قواعد فقهی به دلیل لفظی در کتاب و سنت مستند هستند و کدام به دلیل عقل، سیره عقلا یا اجماع. فایده این تقسیم آن است که اگر قاعده مستند به دلیل لفظی باشد، دارای اطلاق است و در صورت نیاز می‌توان به اطلاق آن تمسک کرد؛ اما قواعد مستند به غیر دلیل لفظی چنین نیستند، مگر قواعدی که به اجماع دارای معقد هستند باشند که در حکم دلیل لفظی است و تمسک به اطلاق آن جایز است. (علیدوست، ۱۳۹۵ش، ص ۳۵۵)

تقسیمات دیگری نیز وجود دارد، اما از آنجا که به موضوع بحث مرتبط نیستند و بنا بر اختصار است، از ذکر آنها خودداری می‌شود.

۴. اصطیاد قاعده از نصوص خاص و قیاس اهل سنت؛ تفاوت‌ها و شباهت‌ها

اغلب قواعد فقهی مصطاده هستند و به عبارتی از نصوص خاصی که ناظر به امور جزئی‌اند اصطیاد شده‌اند و در موارد جزئی مشابهی که نص خاص ندارند به کار می‌روند. از سوی دیگر، قیاس اهل سنت نیز بر این اساس است که حکمی را از موضوع خودش به



موضوعات مشابهی که نص خاص در آنها وجود ندارد، تسری دهند. این شباهت میان اصطیاد قاعده و کارکرد قیاس، موجب شده که برخی فقیهان امامیه که قاعده را اصطیاد کرده‌اند، به قیاس‌گرایی متهم شوند. از نظر علیدوست، این اتهام ناشی از عدم تمایز میان قاعده‌گرایی و قیاس‌گرایی است (علیدوست، ۱۳۹۵ش، ص ۳۶۲).

تفاوت اصلی میان این دو شیوه در قطعی یا ظنی بودن نتیجه نهفته است؛ امامیه در اصطیاد قاعده بر اساس ظهورات عمل می‌کند که حجیت دارند و حتی ظنّ حاصل از آنها نیز معتبر است، لذا عمل به آن صحیح و جایز است. اما اگر از باب ظهورات نباشد، تنها در صورت حصول یقین می‌توان به آن عمل کرد؛ در حالی که اهل سنت به قیاس با اینکه ظنی‌الدلاله است عمل می‌کنند. بنابراین تفاوت در ظنی و قطعی بودن است، وگرنه اگر قیاسی به مرحله قطع برسد، عمل به آن بلا اشکال است. البته باید توجه داشت که اصطلاح قیاس به معنای کشف ظنی است، در مقابل قیاس منطقی که استدلال برهانی است.

۵. امکان‌سنجی اصطیاد قاعده

پس از بیان و بررسی مؤلفه‌های دخیل در موضوع و مباحث مقدماتی، اکنون سؤال اصلی مقاله یعنی امکان یا عدم امکان اصطیاد قاعده مورد بررسی قرار می‌گیرد.

همان‌گونه که در مقدمه بیان شد، یکی از اموری که توجه به آن در استنباط نقشی مؤثر دارد، این است که آیا از نصوص خاصی که ناظر به موارد جزئی هستند می‌توان قواعد فقهی عامی اصطیاد و اتخاذ کرد.

در این بحث میان فقها اختلاف نظر وجود دارد. برخی معتقدند که شارع بسیاری از قواعد شرعی را از طریق بیان همین موارد و مصادیق جزئی تبیین کرده است، لذا فقیه باید نگاهی قاعده‌یاب داشته باشد و بتواند از این نصوص و موارد جزئی، قواعد عام شرعی را اتخاذ کند. در مقابل، فقیهانی هستند که نصوص خاص را منحصر به موارد خودشان می‌دانند و اتخاذ قاعده عام از آنها را به سهولت میسر نمی‌شمارند.

با این همه، فقیهانی که اصطیاد قاعده را ممکن می‌دانند در عمل یکسان نیستند و از حیث سعه و ضیق با یکدیگر تفاوت دارند؛ برخی به سهولت قاعده را اصطیاد می‌کنند و برخی در این امر سخت‌گیرتر هستند.



علیدوست بر این نظر است که نصوص خاص ناظر به امور جزئی به دو دسته تقسیم می‌شوند: دسته اول نصوصی هستند که در عین جزئی بودن، ظهور در یک قاعده کلی دارند؛ دسته دوم نصوصی که فاقد چنین ظهوری هستند.

به عنوان نمونه برای نصوص دسته اول می‌توان به روایت استصحاب اشاره کرد که در آن آمده است: «فلیس ینبغی لک أن تنقض الیقین بالشک أبداً». (طوسی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۴۲۲) این روایت با اینکه در رابطه با شک یک نفر و خطاب به شخص خاصی است، به گونه‌ای است که عرفاً در یک قاعده عام ظهور دارد.

۶. مقصود از ظهور روایت در قاعده عام

به میزانی که برداشت فقیه از روایت در حد ظهور نوعی و ظن عقلایی باشد، کافی است. مرجع تأیید این برداشت نیز عرف است؛ اگر در حد ظن عقلایی باشد، ظهور به حد معتبر می‌رسد و در غیر این صورت اعتبار نخواهد داشت.

منشأ این استظهار قاعده عام از نصوص جزئی، گاهی قرائن شناخته شده و گاهی قرائن ناشناخته عرفی است؛ این شناخته شده بودن یا نبودن به اعتبار استظهار آسیبی نمی‌زند و تنها شرط لازم برای اعتبار آن، پذیرش عرف است.

البته این نکته قابل توجه است که اغلب اوقات قرینه‌ای که فقیه را از نصوص جزئی به قاعده کلی رهنمون می‌شود، تناسب حکم و موضوع است که نیازی به قطع ندارد، بلکه صرف پیدایش ظن کافی است. به بیان دقیق‌تر، در این نوع ادله اصلاً اصطیاد قاعده رخ نمی‌دهد، بلکه در حقیقت استظهار قاعده انجام می‌شود؛ یعنی آنگاه که معصوم دلیل را بیان کرده، صرفاً حکم جزئی را بیان نرموده، بلکه اصلاً قاعده را بیان کرده است، همچون روایت استصحاب.

اما بر خلاف نصوص دسته اول، نصوص دسته دوم ظهوری در قاعده عام ندارند، بلکه فقیه با شَمّ اجتهادی و استنباطی خود، نصوص متعدد متشابه‌الاطراف را گرد می‌آورد و قاعده عامی را اصطیاد می‌کند.



به عنوان نمونه برای نصوص دسته دوم می‌توان آیه شریفه «فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ» را مثال زد که فقها از این دلیل که ناظر به مورد جزئی است، به این حکم رسیده‌اند که هرگونه آزار و اذیت والدین یا بیان سخن ناروا نسبت به آنان حرام است.

البته این نکته قابل توجه است که در دسته دوم از اصطیاد قاعده، محدودیت‌هایی وجود دارد که در دسته اول نیست؛ از این جهت که منطق قانون‌گذاری اقتضا می‌کند که قانون‌گذار هنگام بیان حکم عام از الفاظ و مفرداتی که دال بر عموم هستند بهره گیرد، و هنگام بیان حکم جزئی از الفاظ جزئی استفاده کند. این اقتضای قانون‌گذاری، اصطیاد قاعده عام از نصوص ناظر به موارد جزئی را دشوار می‌سازد. لذا از کسانی که به سهولت از نصوص جزئی قاعده عامی اتخاذ می‌کنند، این برداشت می‌شود که قانون‌گذار را در بیان قانون فاقد هرگونه تکلیفی می‌پندارند.

خلاصه بحث آنکه اگر برداشت قاعده عام از موارد جزئی به نحو استظهار باشد، هم امکان‌پذیر است و هم در عمل بسیار واقع شده است؛ اما اگر به نحو غیر استظهار، یعنی اصطیاد محض باشد، در تنگنا قرار دارد و به دشواری محقق می‌شود.

۷. سیره معصومین در بیان احکام شرعی و قواعد فقهی

توجه به سیره ائمه علیهم‌السلام، به‌ویژه در صدر اسلام، یعنی رفتار نبی مکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در بیان قاعده به جای بیان احکام جزئی، نشان‌دهنده اهمیت قاعده فقهی و جایگاه رفیع آن در سیره و عمل معصوم است. علت این رویکرد معصومین را می‌توان در دو نکته مهم جستجو کرد: یک: در صدر اسلام اغلب مردم با احکام شریعت آشنایی نداشتند و از سوی دیگر فرصت کافی برای بیان تک‌تک احکام شرعی وجود نداشت؛ از این رو حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم با بیان قواعد کلی، مردم را از این حیث بی‌نیاز می‌ساختند.

دو: این قاعده‌سازی و قاعده‌گویی میراثی گران‌بها برای آیندگان بود، تا در صورت پدید آمدن مسائل جدید، به آن قواعد و اصول پایه رجوع کنند و پاسخ مسائل نوپدید را از دل آنها استخراج نمایند.

لذا قواعد فقهی از جایگاهی ویژه برخوردارند و توجه به آنها در استنباط و کشف احکام شرعی، نقشی مؤثر و ارزشمند دارد.



۸. جمع‌بندی

با بررسی موضوع امکان‌سنجی اصطیاد قاعده از نصوص مربوط به موارد جزئی، به نتایج زیر دست یافتیم:

تمایز بین استظهار و اصطیاد قاعده: نصوص جزئی به دو دسته تقسیم می‌شوند: دسته‌ای که ظهور در قاعده‌عام دارند و دسته‌ای که فاقد چنین ظهوری هستند. در نصوص دسته اول، فرآیند استظهار قاعده رخ می‌دهد؛ یعنی فقیه با تکیه بر ظهور عرفی و قرائن موجود، قاعده کلی را از نص جزئی استخراج می‌کند. این روش نه تنها امکان‌پذیر است، بلکه در عمل نیز بسیار رایج بوده است.

در مقابل، نصوص دسته دوم که ظهوری در قاعده‌عام ندارند، نیازمند فرآیند اصطیاد هستند. در این حالت، فقیه با گردآوری نصوص متعدد متشابه‌الاطراف و با تکیه بر شم اجتهادی خود، قاعده کلی را استنباط می‌کند. این روش دشوارتر است و محدودیت‌های بیشتری دارد، چرا که قانون‌گذار معمولاً برای بیان قواعد عام از الفاظ عام بهره می‌گیرد و انتظار نمی‌رود که از نصوص جزئی به سهولت بتوان قواعد کلی استخراج کرد.

تفاوت اصطیاد قاعده با قیاس اهل سنت: اگرچه شباهت‌هایی میان اصطیاد قاعده و قیاس اهل سنت وجود دارد، تفاوت اصلی در قطعی یا ظنی بودن نتیجه است. در اصطیاد قاعده، فقیه امامیه بر اساس ظهوراتی عمل می‌کند که حجیت دارند، حتی اگر نتیجه ظنی باشد؛ در حالی که قیاس اهل سنت عمدتاً مبتنی بر ظن است و فاقد پشتوانه معتبر. بنابراین، اصطیاد قاعده در فقه امامیه با ضوابطی دقیق و مبتنی بر اصول استنباط انجام می‌شود، در حالی که قیاس ممکن است به دامنه‌ای وسیع‌تر و کم‌دقت‌تر منجر شود.

نقش سیره معصومین در قاعده‌سازی: سیره معصومین علیهم‌السلام نشان می‌دهد که ایشان به جای بیان تک‌تک احکام جزئی، اغلب به بیان قواعد کلی پرداخته‌اند. این رویکرد هم به دلیل محدودیت زمانی و نیاز مردم به درک اصول کلی بوده و هم به عنوان میراثی ماندگار برای حل مسائل نوپدید در آینده. این امر اهمیت قواعد فقهی را در استنباط احکام شرعی آشکار می‌سازد و بر این نکته تأکید می‌کند که فقیهان باید با نگاهی قاعده‌یاب به نصوص شرعی بنگرند.



نتیجه گیری

اصطیاد قاعده از نصوص جزئی در مواردی که نص ظهور در قاعده عام دارد (استظهار)، امری ممکن و رایج است و فقها در طول تاریخ از این روش بهره برده‌اند. در مواردی که نص فاقد ظهور در قاعده عام است (اصطیاد محض)، این فرآیند با محدودیت‌های بیشتری روبه‌روست و نیازمند دقت و احتیاط افزون‌تری است. در نهایت، توجه به سیره معصومین و تفاوت‌های ماهوی میان اصطیاد قاعده و قیاس، نشان می‌دهد که اصطیاد قاعده در فقه امامیه روشی معتبر و کارآمد است، مشروط بر آنکه ضوابط و اصول استنباط به درستی رعایت شوند.

منابع و مأخذ

* قرآن کریم.

۱. انصاری، شیخ مرتضی. (بی تا). فرائد الأصول. قم: مکتبه المصطفوی.
۲. خمینی، روح الله، (۱۴۰۰ش). موسوعة الإمام الخميني. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، دفتر قم.
۳. خمینی، سید مصطفی. (۱۴۱۸ق). تحریرات في الاصول. قم: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
۴. شریعتمداری، جعفر. (۱۳۸۷ش). شرح و تفسیر قرآن بر اساس تفسیر نمونه. مشهد: آستان قدس رضوی/ بنیاد پژوهش‌های اسلامی.
۵. طوسی، محمد بن حسن. (۱۴۰۷ق). تهذیب الاحکام. تهران: دار الکتب الاسلامیه.
۶. علیدوست، ابوالقاسم. (۱۳۹۵ش). مقاله «فلسفه قواعد فقهیه». نشریه پژوهش‌های فقهی. تابستان ۱۳۹۵، دوره دوازدهم، شماره ۲، صفحات ۳۴۳ تا ۳۶۵.
۷. عمید زنجانی، عباسعلی. (۱۳۸۸ش). قواعد فقه. تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت). مرکز تحقیق و توسعه علوم انسانی.
۸. فیاض، محمد اسحاق. (۱۴۱۷ق). محاضرات في اصول الفقه. قم: دار الهادی.
۹. کاظمی، محمدعلی. (۱۳۷۶ش). فوائد الاصول. قم: انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۱۰. مظاهری، حسین. (بی تا). دروس اصول. ایران: بی نا.
۱۱. موسوی بجنوردی، محمد. (۱۳۷۹ش). قواعد فقهیه. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.



۱۲. صدر، محمد باقر. (۱۴۱۷ق). بحوث في علم الأصول. تقرير هاشمی شاهرودی، محمود. قم: مؤسسة دائرة معارف الفقه الاسلامي.
۱۳. سبحانی تبریزی، جعفر. (۱۳۹۷ش). الوسيط في أصول الفقه. قم: مؤسسه امام صادق عليه السلام.
۱۴. شهیدی، میرزا عبدالفتاح. (۱۴۰۷ق). هداية الطالب إلى أسرار المكاسب. قم: مكتبة آية الله النجفي المرعشي.

